

## بررسی جنبه روان‌شناختی شخصیت در «شازده احتجاب» اثر هوشنگ گلشیری و «مَا تَبَقِيَ لَكُمْ» اثر غسان کنفانی

۱. احمدرضا صاعدی\*، ۲. فرزانه حاجی قاسمی\*\*

۱- استادیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

۲- دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۶/۱۴؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۲/۱۴)

### چکیده

این مقاله سعی دارد با روش توصیفی-تحلیلی و بر اساس نقد روان‌شناختی کارل گوستاو یونگ، اهمیت بیماری‌های روانی را به عنوان مهم‌ترین عامل تأثیرگذار در روند جریان سیلان ذهن مطرح کند و در کنار آن، به نقش اسامی شخصیت‌ها بپردازد که تا حدی در شکل‌گیری هویت آنان مؤثر است. توجه به درون شخصیت‌ها، آشکار ساختن اندیشه و احساسات آنان به همان ترتیبی که در ذهن می‌گذرد، مهم‌ترین ویژگی شیوه جریان سیلان ذهن است. این شیوه با تکیه بر تداعی آزاد، به بیان احساسات می‌پردازد. «شازده احتجاب» و «مَا تَبَقِيَ لَكُمْ» به عنوان رمان‌های جدید از این شیوه بهره‌جسته‌اند. مقایسه بعد روانی شخصیت‌های این دو اثر و میزان آشفتگی روان آنان، برتری قلم گلشیری را در شیوه کاربست تکنیک سیلان ذهن به تصویر می‌کشد، به گونه‌ای که وی توانسته‌است با ظرافتی خاص به روایت حوادث در خلال زمان‌های از هم گسسته بپردازد. بنابراین، به عنوان مهم‌ترین نتیجه حاصل در این پژوهش می‌توان به این نکته اشاره کرد که قهرمانان رمان «شازده احتجاب» در مقایسه با رمان «مَا تَبَقِيَ لَكُمْ» از لحاظ روانی پیچیده‌تر هستند.

**کلیدواژه‌ها:** شازده احتجاب، مَا تَبَقِيَ لَكُمْ، جریان سیلان ذهن، شخصیت‌پردازی، نظریه یونگ.

---

\* E-mail: a.saedi@fgn.ui.ac.ir (نویسنده مسئول)

\*\* E-mail: farzaneh70.ghasemi@gmail.com

## ۱. مقدمه

اصطلاح جریان سیلان ذهن (Stream of consciousness) برای نخستین بار از سوی ویلیام جیمز، روان‌کاو آمریکایی، در قرن نوزدهم میلادی مطرح شد. این عبارت برگرفته از جریان مداوم افکار، ضمیر خودآگاه و ناخودآگاه در شخصیت است. این اصطلاح، داستان نویسی غرب را تحت تأثیر قرار داد و به یک تکنیک نویسندگی تبدیل شد. با تأثیرپذیری ادبیات داستانی شرق از آن، به تدریج این تکنیک به حوزه ادبیات فارسی و عربی نیز وارد شد. از جمله نخستین آثار داستانی در این دو حوزه ادبی که از جریان سیلان ذهن استفاده کرده‌اند، می‌توان به رمان «شازده احتجاب» اثر هوشنگ گلشیری و در حوزه ادبیات داستانی عربی به رمان «مَا تَبَقَى لَكُمْ» اثر غسان کنفانی اشاره کرد. برای خلق داستانی بر اساس این تکنیک، نویسنده باید از داده‌های روان‌شناسی به طور گسترده بهره جوید. اصلی‌ترین عناصری که در این شیوه، کانون توجه نویسنده را به خود جلب می‌کند، بُعد روانی شخصیت‌ها و زمان است و چون روند روایتی مبنی بر سیلان ذهن، اندیشه و انعکاسات روانی شخصیت‌ها و سطوح تکامل نیافته گفتاری است (ر.ک؛ حمود، ۱۳۹۰: ۵۶). پس شخصیت‌پردازی در چنین شیوه‌ای متفاوت خواهد بود. مهم‌ترین ویژگی ذهن و اندیشه پایبند نبودن به سیر خطی زمان (گذشته، حال و آینده) است. با توجه به این نکته، شکست زمانی و تداخل سه زمان تقویمی در یکدیگر شالوده داستان را تشکیل می‌دهد. شخصیت‌ها نه تنها مطابق سیر زمانی معمول (گذشته، حال و آینده) حرکت نمی‌کنند و لزومی برای پایبندی به آن هم نمی‌یابند (ر.ک؛ محمودی، ۱۳۸۹: ۴۹-۵۰) که دائماً خود را با گاه‌شمار ذهنشان هماهنگ می‌دانند. بیشتر شخصیت‌های این نوع داستانی روان‌رنجور هستند که از پریشانی احوال رنج می‌برند. پس روایت اتفاقات داستان پیرو ترتیب ذهنی شخصیت‌هاست و این ترتیب خاص را باید از تأثیرهای تداعی آزاد دانست (ر.ک؛ بیات، ۱۳۸۷: ۱۱۹). چنان‌که اشاره شد، شخصیت‌ها بیمار هستند و فردی که از سلامت روان بهره‌مند نیست، پیوسته به شکل غیر منطقی به خاطرات خود در گذشته پناه می‌برد. تمایل بی‌اندازه به بازسازی و مرور گذشته به شکل غیر متعارف عاملی می‌شود تا هر چیزی آنان را به خواسته‌هایشان نزدیک کند. اشیای

موجود در محیط اطراف به نوعی می‌تواند دریچه‌ای برای سفر به روزهای رفته، زنده ساختن آن‌ها و نهایتاً درک لحظه کنونی باشد (ر.ک؛ همان: ۱۱۸). درست است که موارد مذکور تا حدی نشأت گرفته از حالت درهم بودن ذهن است، اما خود فرد نیز خواهان یادآوری گذشته است تا بتواند شرایط حاضر را بهتر تحلیل کند. کنکاش ثابتهای سپری شده برای بازیابی عوامل مؤثر در موقعیت کنونی، تا حدودی با آگاهی انجام می‌شود و این آگاهی در تشدید آشفتگی نقش تعیین کننده‌ای دارد. انتخاب شخصیت‌هایی که به گونه‌ای از لحاظ روانی در سلامت کامل نیستند و دچار انواع اختلالات روانی - روحی هستند، تکنیکی برای به نمایش گذاشتن عالم درون شخصیت در خلال آمیزش مقاطع زمانی با یکدیگر است. بنابراین، شخصیت‌پردازی (Characterization) در داستان‌هایی که تداخل زمانی در آن‌ها جاری است، با پیچیدگی شایسته توجهی نسبت به داستان‌هایی که سیر زمانی منظمی را دنبال می‌کنند، همراه است.

یونگ به عنوان یک نظریه‌پرداز و روانکاو، شخصیت هر فرد را ساخته شده از چهار سطح می‌داند که عبارتند از: ۱- سطح خود، ۲- سطح ناهوشیار فردی، ۳- سطح ناهوشیار جمعی، ۴- سطح صورت‌های ازلی. از جمله صورت‌های ازلی، نرینه روانی و مادینه روانی است. نرینه روان و مادینه روان عبارت است از تصاویری که زن و مرد از یکدیگر در ذهن دارند. نرینه روان تصویر ذاتی یک زن از مرد و مادینه روان تصویر ذاتی مرد از زن است. علاوه بر این، نرینه روان نشانگر وجه مردانه شخصیت یک زن و مادینه روان نمایانگر وجه زنانه شخصیت یک مرد است (ر.ک؛ راس، ۱۳۷۵: ۹۹). مقاله حاضر به روش توصیفی- تحلیلی به بررسی موارد ذیل می‌پردازد:

وجه تسمیه شخصیت‌ها و رابطه میان آن‌ها در دو رمان، زمینه پیدایش پریشانی ذهن و تأثیر آن در مسیر زندگی کنونی شخصیت‌ها، و در آخر، تحلیل روانشناسانه رفتارها و واکنش‌های آنان در مقابل حوادث زندگی. هدف بیان دو نکته عمده است: ۱- تأثیر پررنگ بیماری‌های روانی و عقده‌های درونی شخصیت‌های آفریده شده. ۲- میزان تأثیری که ذهن آشفته بر پراکندگی نظم در سیر زمان دارد. با دستیابی به این دو نکته

می‌توان قدرت خلق آثار داستانی - با اعتماد بر جریان سیلان ذهن - را در حوزه ادبیات داستانی دو نویسنده حاضر ارزیابی نمود.

## ۲. پیشینه پژوهش

از جمله مقالاتی که به نوعی به تحلیل و بررسی شخصیت‌های این دو رمان پرداخته‌اند، می‌توان موارد زیر را نام برد: «خوانش لکانی از شازده احتجاب» نوشته حامد یزدخواستی و فؤاد مولوی، «تحلیل و بررسی شازده احتجاب گلشیری با دیدگاه ساختارگرایانه» اثر مریم سیدان، «روابط قدرت در رمان شازده احتجاب» از محمدعلی غلامی نژاد، «دراسة فی روایة مَا تَبَقَى لَكُمْ» اثر سعیده میرحق جو لنگرودی، «کاربست امپرسیونیسم در رمان مَا تَبَقَى لَكُمْ اثر غسان کنفانی» اثر احمدرضا صاعدی، «شگردهای روایت زمان در ادبیات پایداری فلسطین» از فرامرز میرزائی و... . شایان ذکر است که مقاله پیش رو به نوبه خود کاری نو و جدید است؛ چراکه با رویکردی تطبیقی دو اثر ارزشمند را در ترازوی بررسی و نقد قرار می‌دهد.

## ۳. شخصیت‌پردازی و وجه تسمیه در رمان شازده احتجاب و مَا تَبَقَى لَكُمْ

استحکام بنای داستان و یا هر اثر ادبی دیگر، به نحوه شخصیت‌پردازی آن بستگی دارد. بنابراین، ضعف یا قوت در نحوه شخصیت‌پردازی از جانب نویسنده با ضعف و قوت بنای اثر ادبی رابطه مستقیمی دارد. ابراهیم خلیل اساس و زیربنای داستان را شخصیت‌ها می‌داند و اظهار می‌دارد که «اصل و اساس داستان را شخصیت‌ها می‌سازند و داستان بدون شخصیت غیر ممکن است؛ یعنی داستان مساوی است با شخصیت‌ها. اولین و آخرین نیروی تقویتی داستان شخصیت‌ها هستند» (خلیل، ۱۰م: ۶۷). به طور کلی، شخصیت از اصلی‌ترین عناصر در هر داستانی است که خلیات، اعمال و رفتار او در سیر وقایع تأثیرگذار است. در واقع، «شخصیت در اثر روایتی یا نمایش، فردی است که کیفیت روانی و اخلاقی او، در عمل او و آنچه می‌گوید و می‌کند، وجود داشته باشد» (میرصادقی، ۱۳۹۰: ۸۴). بنابراین، تحلیل و بررسی این رکن اصلی، از جوانب مختلفی خواننده را بیش از پیش درگیر وقایع رخ داده در طی داستان می‌کند و در تشخیص علت و معلول یاری

می‌دهد. لوتمان متعقد است که «اتفاق درون متن شخصیت را از طریق حوزه معنایی معرفی می‌کند» (هامون، ۱۹۸۳م: فصل ۲). بدین معنا که هر فعل صادرشده از شخصیت، واقعه‌ای خاص- معنا و مفهومی ویژه - را به دنبال دارد و این واقعه می‌تواند مطابق عرف باشد یا نباشد؛ به بیانی دیگر، اعمال شخصیت‌ها هویت‌ساز هستند. با توجه به اهمیت شخصیت‌پردازی، نامگذاری شخصیت‌ها نیز حائز اهمیت است و «از آنجا که هر فردی در زندگی واقعی نام خاصی دارد، رمان‌نویسان نوعاً با نامگذاری شخصیت‌ها سعی در خاص جلوه دادن آن‌ها دارند» (پاینده، ۱۳۸۹: ۲۵). نام هر شخصی می‌تواند بازگوی هویت، اعمال و سلوک وی در زندگی شخصی و اجتماعی او باشد؛ به سخن دیگر، اسامی افراد گاه با سیرت و خصلت آن‌ها مطابقت می‌کند و گاه همخوانی و سنخیتی ندارد. نامگذاری مشخصه‌ای است که صاحب آن را از دیگران جدا و متفاوت می‌سازد. فیلیپ هامون در این زمینه چنین می‌گوید که «نام، حکم متمایز کردن و برتری دادن را دارد... زمانی که نامی را برای شخصیتی اتخاذ می‌کنی و دیگری را از آن نام محروم می‌سازی. درحقیقت، اولی را بر دومی برتری داده‌ای» (هامون، ۱۳۹۰: بخش ۲). انتخاب نام شخصیت‌ها بر اساس فضای حاکم انجام می‌گیرد و «مسئله هویت فردی، ارتباط تنگاتنگی با جایگاه معرفت‌شناختی اسامی خاص دارد» (همان: ۲۵).

شخصیت‌های اصلی (Protagonists) این دو اثر عبارتند از: «خسرو» یا «شازده احتجاب»، «فخرالنساء» و «فخری» (کلفت خانه) در رمان *شازده احتجاب*، و «حامد»، «مریم»، «زکریا»، «صحرا» و «ساعت زمان» در رمان *ما تبقی لکم*. یکی از ویژگی‌های رمان جدید این است که نویسنده خود را ملزم به نامگذاری متناسب شخصیت‌ها نمی‌داند. گاه نامی را اختیار می‌کند که از همه نظر با شخصیت مخلوق هماهنگی و همخوانی دارد و گاه نیز نامی را برمی‌گزیند که هیچ‌گونه سنخیت و تناسبی با شخصیت مورد نظر ندارد. پس نباید از دو نویسنده حاضر انتظار داشت که اسامی منتخب از هر نظر با شخصیت‌ها متناسب باشد. «خسرو»، قهرمان رمان گلشیری است که در زمان روایت متوجه تغییر اسم او به «شازده احتجاب» می‌شویم. در پس این تغییر نام، باید دلیل و انگیزه‌ای وجود داشته باشد و آن نبود اقتدار لازم اوست. «خسرو» در لغت به معنای

«ملک، پادشاه، کسری، هر پادشاه صاحب شوکت» است (دهخدا، ۱۳۷۲، ج ۶: ۸۵۸۲) و «شازده احتجاب» یک عبارت وصفی متشکل از موصوف و صفت است. «شازده» مخفف «شاه‌زاده» و «احتجاب» از ریشه «حجب» به معنای «در پرده بودن و در حجاب بودن» (همان، ج ۱: ۸۹۶) است. معرفی قهرمان داستان در صفحه آغازین کتاب به گونه‌ای انجام می‌شود که گوشه‌گیری و انزواطلبی را در ذهن زنده می‌کند: «شازده احتجاب توی همان صندلی راحتی‌اش فرورفته و پیشانی داغش را روی دو ستون دستش گذاشته بود و سرفه می‌کرد» (گلشیری، ۱۳۸۴: ۸). اما با خواندن تقریباً نیمی از کتاب متوجه دلیل دیگری می‌شویم و آن عقیم بودن خسرو است. البته هر دو برداشت از عبارت اسمی، جائز و صحیح می‌باشد. شاهد مثالی که عقیم بودن خسرو را بیان می‌کند، جملاتی هستند که فخری به دنبال رابطه نامشروع خود با شازده احتجاب یادآور می‌شود: «خدا رو شکر که بچه‌اش نمیشه، وگرنه من با یک تخم حرام چه می‌کردم؟!» (همان: ۶۲). اما «حامد»، قهرمان داستان کنفانی است. داستان با حامد که لحظه غروب قدم به دل صحرا گذاشته است، آغاز می‌شود. کلمه «حامد» از لحاظ واژه، نعت فاعلی از ریشه «حَمَدَ» و به معنای «ستایش» (متضاد نکوهش)، و از اسماء پیامبر اکرم<sup>(ص)</sup> به شمار می‌آید (ر.ک؛ ابن منظور، ۱۴۰۸ق: ۳۱۴-۳۱۶ و دهخدا، ۱۳۷۲، ج ۵: ۷۵۳۱). تناسب و همانگی میان او و نامش زمانی مشخص می‌شود که داستان رو به پایان است. وی در خلال حوادث رمان تمام سعی و تلاش خود را می‌کند تا امنیت خود و خواهرش را تأمین کند و برای یافتن مادر، بزرگ‌ترین خطر، یعنی عبور از صحرا را بدون کوچک‌ترین شک و تردیدی به تصمیم خود می‌پذیرد. تلاش مجددانه حامد برای یافتن مادر و حفظ خواهر مربوط به مادینه روان اوست. او بر اساس تصاویر شکل گرفته از جنسیت زن در سطح صورت‌های ازلی‌اش رفتار می‌کند. تصویر ساخته‌شده زن در ذهن حامد، رنگ قداست و حامی به خود گرفته است. چنین تصویری زن را عامل و مانع بروز اتفاقات می‌داند. حامد با داشتن این ذهنیت، زمانی که خود را در صحرا عاجز و تنها می‌یابد، روی زمین دراز می‌کشد، به صحرا روح زنانه می‌دهد تا بتواند با خیالی آسوده به آن پناه ببرد: «استلقى على الأرض و أحس بها تحتة ترتعش كعذراء، فيما أخذ شربط الضوء يمسح ثنيات الرمل بنعومة وصمت،

عندها فقط شدّ نفسه إلى التراب وأحسه دافئاً ناعماً... فغرس أصابعه فيلحم الأرض و ذاق حرارته تسيل إلى جسده» (کنفانی، ۱۹۷۲م: ۱۵۶). دقیقاً همان گونه که دیگر زنان اطراف خود را می یافت؛ به عبارت دیگر، حامد با تصور کردن ویژگی زنانه برای صحرا و دادن ویژگی‌ها مادرانه سعی در ساختن پناهگاهی امن برای خود می کند و با فرورفتن درون دل صحرا، خود را همانند جنینی می داند که در رحم مادر امنیت دارد و دلیل اصلی رسیدن به مادر نیز همین ذهنیت زنانه اوست؛ چراکه مادر را حلال مشکلات کنونی خود می داند. این تصویری است مشترک بین حامد و مریم که عدم حضور مادر را عامل همه مشکلات و حلال آنان می دانند. این تصویرپردازی اشاره به اختلال وابستگی شخصیت آن دو دارد. از مواردی که در شخصیت‌های وابسته به چشم می خورد: ۱- بدون راهنمایی و اطمینان دیگران در تصمیم‌گیری‌های روزمره دچار مشکل می شوند. ۲- نیاز دارند که دیگران مسئولیت زندگی او را بپذیرند (ر.ک؛ دارابی، ۱۳۸۸: ۲۰۰). وابستگی شدید در دو شخصیت حامد و مریم تنها با عبارت «لو كانت أمی هنا/ لو كان أمك هنا» مشخص می‌شود: «لو كانت أمی هنا لكان لجا إليها، للجات إليها أنا» (کنفانی، ۱۹۹۶م: ۱۵۷).

#### ۴. نقاط مشترک و اختلاف شخصیت‌های دو اثر

##### ۱-۴. نقاط اختلاف سازده احتجاب و حامد

##### ۱-۱-۴. سازده احتجاب

«خسرو» یا سازده احتجاب، آخرین و تنهاترین بازمانده خاندان قاجاریه است که لحظات پایانی عمر خود را با یادآوری تمام خاطرات مهم دوران زندگی خود - از کودکی تاکنون - در چند دقیقه سپری می کند. او بر صندلی اجدادی خویش در اتاقی نمودار در حالی که با بیماری موروثی سل دسته و پنجه نرم می کند، با نگاه کردن به اشیای قدیمی موجود در اتاق، خاطرات کهنه را زنده می کند که این خاطرات مربوط به زمان گذشته دور یا نزدیک هستند. یادآور شدن آن‌ها ترتیب زمانی معینی ندارد. در نتیجه، هم شخصیت اصلی و هم خواننده در زمان رها می شوند و به طور نامنظمی در دو سطح گذشته و حال گذر می کنند. لازمه این سیر نامنظم در زمان، تداعیات است. اشیای داخل

اتاق از جمله قاب عکس، شمدانی‌ها، ساعت، شلول و... تداعی‌کننده و محرک ذهن خسرو به سمت رویدادهای گذشته و حال هستند: «خط شکسته عکس هنوز روی شانه چپ پدربزرگ بود. خطوط بی‌رنگ دست‌های پدربزرگ داشت، شکل می‌گرفت. اما شازده باز عین خیالش نبود تا بلند شود و مثل آن روزها جلوش دست به سینه بایستد و مدام بگوید: بله قربان!» (گلشیری، ۱۳۸۴: ۱۷). شخصیت اصلی داستان در خلال یادآوری گذشته خویش به دنبال یافتن دلیل یا دلایلی است تا آن را عامل وضعیت کنونی خود بداند: «اما می‌خواست بداند، به خاطر خودش و فخرالنساء هم که شده بود، می‌خواست بفهمد که پشت آن پوست، پشت آن سایه‌روشن عکس و یا لابه‌لای سطور و آن همه کتاب...» (همان: ۱۶). خسرو در دوران کودکی اش شاهد مردم آزاری‌های پدربزرگ خود شازده بزرگ بوده است و این از عوامل مؤثر در ایجاد روان‌پریشی است؛ یعنی: ۱- جو نامناسب دوران کودکی. ۲- بی‌اعتنایی نسبت به کودک و نحوه تربیتی او. ۳- وجود شرایط جدال و ستیز دائمی. ۴- نداشتن یک الگوی مناسب (ر.ک؛ حسینی، ۱۳۷۶: ۳۰): «حتماً یادش رفته بنویسد که چطور آن همه آدم را فرمود، زنده‌زنده گج بگیرند» (گلشیری، ۱۳۸۴: ۸۰). اولین الگوی بدآموزی کودک که باعث شد او در همان دوران کودکی بازدهی این الگوی نامناسب را نشان دهد، زمانی است که با قلم‌تراش چشم گنجشک را درآورد و خواست ببیند تا کجا می‌تواند پرواز کند: «این کارها که ارثی نیست، یا هست... چشم‌های گنجشک‌ها را درمی‌آورده، یکی‌یکی و رهایشان می‌کرده تا بپرند. تا کجا؟ به درخت‌ها می‌خوردند یا به دیوار؟...» (همان: ۱۷، ۳۱ و ۱۰۹). همچنین، زمانی است که بادبادک پسر خدمتکار را دزدیده بود و آن را باز نمی‌گرداند: «خسروخان! از یک شازده بعید است که بادبادک پسر باغبان را بردارد» (همان: ۳۱). علاوه بر این، نشانه‌های قساوت قلب این کودک را در دوران بزرگسالی او نیز شاهد هستیم؛ یعنی زمانی که فخرالنساء در حال مرگ است و خون بالا می‌آورد، اما او از دیدن این صحنه ناراحت نمی‌شود. قساوت قلب و بی‌رحمی فرد مبتلا نسبت به اطرافیان خود از ویژگی‌های اختلال روان‌پریشی و نبود وحدت ذهنی به شمار می‌رود (ر.ک؛ حسینی، ۱۳۷۶: ۲۷-۳۱): «خون داشت از کنار لبش به شمد نشست می‌کرد و هی پهن تر می‌شد. گفتیم: شازده جون،



جلو مرده خوب نیست... تن خانم زیر شمد تکان می خورد... چه دلی داره شازده!» (گلشیری، ۱۳۸۴، ۶۳) و «... فخری، بلندبلند بخند تا صدای سرفه‌های فخرالنساء را نشنوم، بلند بخند!» (همان: ۷۶). دیگر عامل مهمی که در شکل‌گیری هویت او نقش داشت، کودک‌آزاری منیره‌خاتون و دیگر زنان حرمسرا مانند نصرت‌السادات و برقراری رابطه جنسی با وی بود. وجود چنین امور نامشروع و غیراخلاقی در زندگی کودک، او را خودخواه و خودمحور بار می‌آورد، به گونه‌ای که دیگران را قربانی خواسته‌های شهوانی خود می‌کند تا به نیازهایش پاسخ گوید (ر.ک؛ حسینی، ۱۳۷۶: ۲۸-۳۱)؛ «... غیر از منیره‌خاتون سوار کدام اسب لخت شده‌ای؟ هان؟! گفتم: سوار... نگفتم، می‌خواستم بگویم: نصرت‌السادات... که زد» (گلشیری، ۱۳۸۴: ۹۵). ثبت تصاویر جنسی از منیره‌خاتون، داشتن رابطه با او، شاهد صحنه مجازات منیره‌خاتون و اختگی او بودن (ر.ک؛ همان: ۵۸-۵۹ و ۶۷)، عوامل مؤثری هستند که بر بُعد روانی فرد تأثیر گسترده‌ای دارند. این تأثیرات منفی خود را زمانی بروز می‌دهند که خسرو در رابطه خود با همسرش ناموفق است و برای ارضای نیازهای عاطفی و جنسی‌اش به برقراری رابطه نامشروع با کلفت خانه روی می‌آورد. این مورد نوعی هنجارشکنی اجتماعی- اخلاقی است که از ویژگی‌های افراد روان‌پریش محسوب می‌شود (ر.ک؛ حسینی، ۱۳۷۶: ۲۸-۳۱). در پایان، شازده احتجاب ثانیه‌های پایانی عمر خود را با یادآوری لحظات مرگ همسرش، نزدیکی صبح و روی همان صندلی اجدادی خویش به پایان می‌رساند (ر.ک؛ گلشیری، ۱۳۸۴: ۱۱۷). تمام موارد مذکور درباره شخصیت شازده احتجاب گویای اختلال شخصیت ضد اجتماعی اوست. بی‌اعتنایی و تجاوز به حقوق دیگران از ویژگی‌های اصلی یک شخصیت ضد اجتماعی و نابهنجار است. عدم احترام به حقوق دیگران از کودکی یا اوائل نوجوانی آغاز و تا بزرگسالی ادامه می‌یابد. این گونه افراد برای احساسات و افکار دیگران نیز احترامی قائل نیستند و اغلب برای نفع شخصی خود یا صرف لذت بردن دست به اعمال نابهنجار می‌زنند. افراد قانون‌شکن گاهی بسیار خودرأی و از خودراضی می‌شوند. در روابط جنسی نیز غیر مسئول و استثمارگر هستند. این اختلال در مردان بیشتر از زنان شایع است و سیر مزمن دارد (ر.ک؛ دارابی، ۱۳۸۸: ۱۹۵-۱۹۶).

#### ۴-۱-۲. حامد

شخصیت اصلی در رمان *مَا تَبَقِيَ لَكُم*، جوانی فلسطینی است که ۱۶ سال همراه خواهرش مریم در یکی از اردوگاه‌های غزه زندگی می‌کند و اکنون تنها به صحرا پناه برده‌است. وی قهرمان و شخصیت اصلی رمان کنفانی است. از آغاز زندگی شاهد سختی‌های خانواده و هم‌وطنانش بوده‌است؛ اشغال یافا، شهادت پدر، جدایی از مادر و اکنون هتک حرمت خواهر. این‌ها مشکلاتی هستند که حامد را در طول چند سال همراهی کرده‌اند. بی‌شک برای هر یک راه حل‌هایی انتخاب کرده‌است. او برای رهایی از ننگ از دست رفتن شرافت مریم برای او جشن عروسی برپا می‌کند، سپس مسیر صحرا را در پیش می‌گیرد (ر.ک؛ کنفانی، ۱۹۷۲م: ۱۵۴ و ۱۵۵). تصمیم ناگهانی ترک خواهر به سبب نبود اعتمادی است که حامد نسبت به او پیدا کرده‌است و دیگر به تنها فردی که در کنارش حضور دارد، بدگمان شده‌است. این نبود اعتماد و اطمینان بیانگر اختلال شخصیت پارانوئید است. افراد مبتلا به این اختلال سه ویژگی عمده دارند: ۱- نداشتن اعتماد و سوءظن گسترده نسبت به دیگران. ۲- حساسیت زیاد نسبت به مسائل جزئی و بی‌اهمیت. ۳- تمایل به موشکافی کردن محیط و ادراک گزینشی. این موارد، نشانه‌هایی هستند که آرمان‌ها و نگرش‌های تعصب‌آلود آنان را معتبر می‌سازند. این افراد به دیگران اعتماد ندارند. بنابراین، نیاز شدیدی به خوداتکایی و میل به استقلال در آن‌ها وجود دارد و تمایل دارند گناه و سرزنش‌های خود را به عوامل بیرونی نسبت دهند (ر.ک؛ دارابی، ۱۳۸۸: ۱۹۰-۱۹۱). اختیار صحرا با هدف رسیدن به مادر صورت می‌گیرد. پا در دل صحرای وهم‌انگیز حمایت‌کننده می‌گذارد و تمام مدت نسبت به آن، احساسی دوگانه دارد. میان دو حس متضاد دوست داشتن و تنفر مانده‌است: «لیس بمقدوری أن أکرهک، ولكن هل سأحبک...؟ أنت تبتلعین عشرة رجال من أمثالی فی ليله واحدة. آننی أختار حبک، آننی مجبر علی إختیار حبک، لیس ثمة من تبقی لی غیرک» (کنفانی، ۱۹۷۲م: ۱۵۶). نداشتن حس واحد به چیزی، تردید و بی‌ثباتی شخصیت را نشان می‌دهد و گویای اختلال شخصیتی مرزی است. تردید و بی‌ثباتی در شخصیت حامد زمانی خود را نشان می‌دهد که او برای اولین بار قدم به صحرا گذاشته‌است و نمی‌داند آن را پناهگاه امنی

بداند یا درنده‌ای که ده نفر را در طول یک روز می‌بلعد! (ر.ک؛ همان: ۱۵۶). لحظه‌ای از صحرا می‌هراسد و ثانیه‌ای بعد آن را با ویژگی زنانه و مادرانه می‌یابد. دستانش را در خاک وجودش می‌کارد تا با حس لامسه گرمای وجودی آن را به درون خود بکشانند. در این مسیر، جو هولناک صحرا، چراغ گردان خودروی گشت اسرائیلی و سرباز اسرائیلی در یادآوری خاطرات و حوادث رخ داده مؤثرند. در واقع، می‌توان گفت محیط صحرا عامل بیداری حامد می‌شود تا با مرور گذشته و رویدادهای آن، خود را از منجلاب غفلت نجات دهد. سفر کوتاه حامد به صحرا آگاهی او را نسبت به شرایط موجود در سرزمین مادری او به دنبال دارد.

#### ۲-۴. نقاط اشتراک و افتراق دو رمان

##### ۱-۲-۴. اشتراک‌های سازده احتجاب و حامد

۱- هر دو، شخصیت اصلی و قهرمان رمان هستند. اندیشه، احساسات و واکنش‌های آن‌ها نسبت به محیط اطراف و شرایط موجود، موضوع روایت را شکل می‌دهد. ۲- همواره از خود واقعی خود و شرایط حاضر فرار می‌کنند و سعی دارند خود را میان زمان‌های گذشته جست‌وجو کنند. همچنین، برای یافتن دلائل مشکلات خود قدم به خلوتگاه خود می‌گذارند و خود را به دست زمان می‌سپارند. ۳- از آنجا که «موضوع مهم در زندگی انسان، جست‌جوی معنایی و شناخت خود است» (حمود، ۱۳۹۰: ۵۸ و نیز، ر.ک؛ محمودی، ۱۳۸۹: ۳۳-۳۴)، می‌بینیم که هدف هر دو شخصیت، رسیدن به شناخت و معرفت است، با این تفاوت که سازده احتجاب علاوه بر شناخت خویش، سعی در شناخت دیگری، یعنی فخرالنساء نیز دارد: «اما - سازده - می‌خواست بداند به خاطر خودش و فخرالنساء هم که شده بود، می‌خواست بفهمد...» (گلشیری، ۱۳۸۴: ۱۶). راه رسیدن به این معرفت به دو صورت انجام می‌شود: الف) گذر به گذشته و کنکاش آن. ب) سیطره یافتن بر شخصیت فخری (ر.ک؛ سیدان، ۱۳۸۶: ۶۲). اما حامد به دنبال یافتن معرفتی از خود و توانایی‌هایش است. او از تکرار عبارت «لو کانت أمّک هناک/ لو کانت أمّی هناک» برای بازیابی و یافتن خویش استفاده می‌کند. ۴- مکان در تداعی

خاطرات گذشته نقش مهمی را ایفا می‌کند؛ به عبارت دیگر، مکان و اشیای موجود در آن، محرک ذهن این دو شخصیت برای بازآفرینی روزهای گذشته است. هـ حضور هر دو شخصیت در خلوتگاه آنان (اتاق نمور/ صحرا)، شب‌هنگام است. شامگاه زمانی است که فکر آزادتر و رهاتر عمل می‌کند و آرامش بیشتری دارد (ر.ک؛ حسن القصرای، ۲۰۰۴م: ۱۸۱): «صار بوسعہ الآن ينظر مباشرة إلى قرص الشمس...» (کنفانی، ۱۹۷۲م: ۱۵۳) و «... سرّ شب که شازده پیچیده بود توی کوچه... اما آن شب شازده...» (گلشیری، ۱۳۸۴: ۷). ۶ عوامل اصلی به هم‌ریختگی و آشفتگی ذهنی هر دو شخصیت، عامل جنسی است. روان‌پیشی‌های شازده به مسئله‌ی اختگی او در دوران کودکی برمی‌گردد که مادینه‌ی روان او را شکل می‌دهد. تصاویر به جا مانده از زن در ذهن شازده همگی تصویرهای شهوانی است که زن را تنها آلت تلذذ جنسی نشان می‌دهد؛ به عبارت دیگر، زن در فرهنگ لغت شازده، وسیله‌ی تأمین نیازهای جنسی مرد تعریف شده است. شکل‌گیری این تصاویر به دوران کودکی برمی‌گردد. شازده در دوران کودکی با یک شخصیت اصلی زن رابطه‌ی جنسی داشته است. بدن عریان او را در حالی که در سیاهچال افتاده بود، تماشا کرده است، داغ کردن او را زمانی که به درخت آویزان شده بود، ناظر بوده است (ر.ک؛ همان: ۵۸-۵۹)، مجسمه‌های زنان عریانی که دور تا دور حوض چیده شده بودند: «...رفتم لب حوض، پای آن دخترهای سنگی که آب از دهانشان می‌ریخت توی حوض. لخت لخت بودند، با پستان‌های کوچک و شکم‌های برآمده» (همان: ۹۴) و نیز خاطرات اجدادی او بازگوکننده‌ی این تصویر است. هر شب را با یک اسب تازه سر کردن، نشان از جایگاه پست زن نزد مردان می‌باشد: «... جدّ کبیر آن شب حتماً با یک دختر تازه آن هم گرجی...» (همان: ۴۹). در باب شخصیت حامد، عامل آشفتگی شدید وی، رابطه‌ی نامشروع مریم و زکریاست.

«فخرالنساء» دختردایی شازده احتجاب و همسر وی، زنی تحصیل‌کرده و فهمیده است. این نکته را عینکی بودن او، مطالعات همیشگی‌اش و علاقه‌ی شدید به کتاب‌های تاریخی نشان می‌دهد: «... از بالا نگاه کرد، از پشت آن شیشه‌های درشت عینک» (همان: ۱۰)؛ «کتاب‌ها را روی هم چیده بودم، کنار دیوار. فخرالنساء با انگشت روی جلد

یکی از کتاب‌ها کشید، گفت: سفرنامه‌ی مازندران! چاپ سنگی است. چقدر جان‌کنندم تا یک جلدش را پیدا کردم» (همان: ۱۴-۱۵). کلمه «فخرالنساء» در لغت به معنای «زنی است که صاحب فخر و باعث افتخار زنان است» (دهخدا، ۱۳۷۲، ج ۱۰: ۱۴۹۸۷). با توجه به آنچه درباره نکات اصلی شخصیت او ذکر شد، میان نام و شخصیت فخر النساء هماهنگی و تناسب وجود دارد. اما «مریم»، نامی عبری است با دو معنای مختلف: یکی هر زن پارسا که حدیث مردان را دوست دارد (ر.ک؛ دهخدا، ۱۳۷۲، ج ۱۲: ۱۸۳۰۹) و دیگری، دریای تلخ ([http://adel-ashkboos.mihanblog.com/post/category/18-](http://adel-ashkboos.mihanblog.com/post/category/18)). مریم، دختر جوانی که همراه برادر کوچکش به یکی از اردوگاه‌های غزه پناهنده شده است.

از نظر شرایط سخت زندگی، مثل اشغال یافا، شهادت پدر، جدایی ناخواسته از مادر، تجاوز مردی فاسد به او و باردار شدن و در پایان، دوری برادر، تصویری پر از درد و مشکلات را ایجاد می‌کند. پس اگر از این زاویه به مریم و زندگی او بنگریم، تناسب و هماهنگی میان معنی دریای تلخ و شرایط کنونی آن وجود دارد. اما اگر مریم را از زاویه دید حامد - تا قبل از رابطه مخفیانه‌اش با زکریا - نگاه کنیم، پارسایی متناسب با شخصیت اوست. حامد مریم را دختر شکست خورده‌ای معرفی می‌کند که در نتیجه داشتن رابطه مخفیانه با زکریا باردار شده است، اما نویسنده پس از ازدواج مریم و زکریا، تصویر جدیدی از مریم به نمایش می‌گذارد و آن پشیمانی مریم است؛ چراکه وی با حسن نیت، یعنی ازدواج سالم وارد این رابطه شده است. این اولین نشانه پارسایی مریم است. مریم پس از اینکه برادر او را ترک گفت و خود را تنها یافت، از شوهرش زکریا بیزار می‌شود. منبع این بیزاری، حس بی‌اعتمادی است که در مریم به وجود آمده است و این حس، اختلال پارانوئید را در شخصیت او ایجاد می‌کند. او تلاش می‌کند تا خود را از دست مرد فاسدی که صاحب زن و پنج فرزند است، برهاند و سرانجام، کشتن زکریا را تنها راه حل خلاصی خود می‌یابد. تلاش پیگیر مریم برای نجات خود، نشانه پارسایی و تمایل وی به استقلال محسوب می‌شود.

#### ۲-۲-۴. نقاط اشتراک و اختلاف فخرالنساء و مریم

۱- زندگی هر دو شخصیت زن قربانی هوس‌بازی‌های مردانی فاسد شده‌است. ۲- راه حل‌های اتخاذشده از جانب هر یک برای رهایی و نجات خود از چنگال همسران فاسدشان متفاوت است. فخرالنساء سعی دارد شازده را از خود دور نگه دارد و برای عملی ساختن این راه، از برقراری رابطه جنسی طبیعی با او امتناع می‌ورزد (ر.ک؛ یزدخواستی، ۱۳۹۱: ۱۲۷): «هرچه کردم، نگذاشت تن برهنه‌اش را ببینم. می‌گفت خوش ندارم شازده. فقط پهلویش دراز می‌کشیدم...» (گلشیری، ۱۳۸۴: ۱۱۴-۱۱۵). به این شکل، فخرالنساء سعی دارد شازده را از نظر روانی سرکوب کند. او را دائم با اجدادشان قیاس می‌کند و عقب‌مانده می‌داند: «می‌بینید شما چقدر عقید. جدّ کبیر آن شب حتماً با یک دختر تازه آن هم گرجی...» (همان: ۴۹): «پس خیلی پرتید. بین این جدّ کبیر و همه آن اجداد والاتبار مسابقه غریبی است؛ مسابقه تعدد زوجات و رنگینی نطع» (همان: ۴۷). فخرالنساء با پیشنهاد دادن فخری به شازده، همه تلاشش را برای قطع رابطه با شازده به‌کار می‌گیرد: «فخری هنوز بکر است، می‌خواهید پیشکش حضورتان کنم تا شما هم شروع کنید؟...» (همان: ۴۹). در واقع، عکس‌العمل‌های فخرالنساء در مقابل شازده احتجاب نمایانگر نرینه روان اوست. تصویر مرد در ذهن فخرالنساء، بار منفی را حمل می‌کند. داشتن ذهنیت منفور نسبت به جنس مرد مربوط به دوره کودکی و نوجوانی اوست. مرد نزد او صاحب خصلت‌های غرور، نادانی، شهوت‌پرست و فاقد ارزش است. تنها مردی که ذهنیت مثبتی به او دارد، پدرش بود که مرد تحصیل‌کرده و فهمیده‌ای بوده‌است. رفتارهای او در مقابل شخصیت شازده نیز برگرفته از این تصاویر است. بنابراین، سعی در نابودی شخصیت مردانه او دارد: «اصلاً به تو یکی نمی‌آید شازده. نکند قمرالدوله با باغبان باشی... هان؟! آخر حتی یک ذره از آن جبروت اجدادی در تو نیست» (همان: ۱۴). اما راه حل مریم برای رهایی از دست زکریا متفاوت است. مریم که با رفتن حامد در احساس خود نسبت به زکریا دچار شک و تردید می‌شود، سعی می‌کند با روشی مسالمت‌آمیز گفت‌وگو او را از خود دور کند: «و حین کانت حواسه مرکز علی تماماً، بانتظار حرکت او کلمه، قلت له: هیّا، کُن رجلاً طیباً ودعنا نتحدث عن یافا» (کنفانی،

۱۹۷۲م.: ۱۹۰). ولی ناخواسته وارد درگیری لفظی و فیزیکی می‌شوند، در حالی که تردید و دودلی بر او چنگ انداخته بود: «لیس باستطاعتک آن تکرهنی یا زکریا، لیس باستطاعتک أن تفعل ذلک، فانت کلّ ما تبقى لی...» (همان: ۱۵۸). نتیجه این درگیری فیزیکی، کشته شدن زکریا با چاقوی آشپزخانه به دست مریم است: «وسمعتُ صوت النَّصلِ یغوص فی لحمه بطیئاً ولکن ثابتاً» (همان). البته با توجه به روایت این قسمت به وسیله مریم و با توجه به اختلالات شخصیتی در او، می‌توان روایت او از کشته شدن همسر را امری خیالی و زاده ذهن تلقی کرد (ر.ک؛ صاعدی، ۱۳۹۲: ۱۵۷-۱۵۸). کشتن زکریا می‌تواند در بر گیرنده دو مفهوم از جانب مریم باشد: ۱- آزادی و بازیافتن پاکی خود. ۲- رهایی یافا از اشغال صهیونیست. سعی مریم مبنی بر مقاومت در برابر زکریای خائن و نداشتن سرسپردگی او در برابر خواسته زکریا مبنی بر سقط جنین که نماد آینده فلسطین است، نشان‌دهنده نرینه روان مریم است. مریم در محیطی رشد یافته که مردانش برای حفظ حق و حقوق خود با دشمن مبارزه می‌کنند. بنابراین، مریم با الگوبرداری از این تصویرها، شجاعانه در برابر زکریا می‌ایستد. ۳- سرانجام و عاقبت، مرگ فخرالنساء به دلیل بیماری سل است، اما سرانجام مریم، آزادی و رهایی است.

فخری (کلفتِ خانه)، یکی دیگر از شخصیت‌های رمان شازده احتجاب است که در طول داستان، شاهد سرسپردگی او در مقابل خواسته نابجای شازده احتجاب هستیم. «یاء» در کلمه فخری، یای نسبت محسوب می‌شود و «فخری» به معنای «منسوب به فخر، بالیدن و نازیدن» است (دهخدا، ۱۳۷۲، ج ۱۰: ۱۴۹۸۷). تسلیم شدن فخری و تن سپردن به خواسته شازده احتجاب مبنی بر بازآفرینی نقش فخرالنساء با تمام جزئیات، گویای یک رابطه نسبی میان فخری و فخرالنساء آن هم نسبیته اسمی است. اما تابعیت فخری از خود فخرالنساء را نیز شاهد هستیم: «گفت: فخری، جوراب‌های من را در بیاور. گفتم: چشم خانم. جوراب‌هایش را در آوردم» (گلشیری، ۱۳۸۴: ۱۰۴-۱۰۵). سرسپردگی فخری در مقابل شازده احتجاب گویای نوعی اختلال شخصیتی وابسته در اوست. مهم‌ترین ویژگی شخصیت وابسته، درگیری با مسئله پذیرفته شدن از سوی دیگران است. آن‌ها غالباً تسلیم خواسته‌های دیگران هستند و خواست آن‌ها را بر خواست خود

ترجیح می‌دهند. برای کسب توجه و حمایت دیگران افراط می‌کنند تا جایی که داوطلب انجام کارهایی می‌شوند که ناخوشایند است (ر.ک؛ دارابی، ۱۳۸۸: ۲۰۰-۲۰۱). شخصیت فخری یک شخصیت وابسته است که توانایی و قدرت لازم برای مخالفت با خواست دیگران را ندارد. فخری شخصیتی است که وابستگی او به دو شخصیت دیگر شازده و فخرالنساء از دو نوع متفاوت است: یکی وابستگی دلخواه و دیگری وابستگی اجباری. وابستگی دلخواه زمانی است که از خانمش فخرالنساء حرف‌شنوی دارد و وقتی از او می‌خواهد به شازده اجازه ورود به حریم شخصی او را بدهد، بدون هیچ مقاومتی می‌پذیرد، اما وابستگی اجباری او زمانی است که شازده او را وادار می‌کند مجری خواسته‌های نابجا و کثیف خود باشد. فخری مقاومت‌هایی را از خود نشان می‌دهد، ولی کافی نیست.

«زکریا» نیز از دیگر شخصیت‌های رمان عربی است. این کلمه در زبان عبری به معنای «یهو» به معنی «به یاد آورد» یا «کسی که خدا او را یاد کرد»، آمده است (www.adel-ashkboos.mihanblog.com). زکریا که در این رمان نماد خائن و وطن‌فروشان می‌باشد (ر.ک؛ صادی، ۱۳۹۲: ۱۵۵)، از ورای خاطرات ناخوشایند شخصیت‌های اصلی (مریم و حامد) ظاهر می‌شود. به همین سبب، تصویری منفور از او به‌جا می‌ماند. بنابراین، او می‌توان میان معنای نخست و تصویر حاصل‌شده از شخصیت وی در ذهن مریم و حامد ارتباطی یافت. در باب تناسب میان نام زکریا و شخصیت او می‌توان گفت که شخصیت زکریا و هر آنچه متعلق به اوست، یادآور لحظات تلخ حامد و مریم است. زمانی که حامد در صحرا درمانده است و مستأصل گام به سوی آینده برمی‌دارد. به یاد آوردن زکریا یادآور ثانیه‌هایی است که حامد از آن بیزار و متنفر می‌باشد و به نوعی خود را فریب‌خورده می‌داند. وقتی حامد قدم به دل صحرا می‌گذارد، سبب حضورش را بررسی می‌کند. زکریا و عبارت «کرر ورائی: زوجتک اُختی مریم - زوجتک اُختی مریم - علی صداق قدره - علی صداق قدره - عشر جنیهات - عشر جنیهات - کله مؤجل - کله مؤجل» (کنفانی، ۱۹۷۲م: ۱۵۴)، به ذهنش خطور می‌کند و آن یادآور شکست خود و خواهرش است. چنین اتفاقی نیز برای مریم رخ می‌دهد و آن زمانی است



که برادرش او را ترک گفته‌است و راه صحرا را در پیش گرفته‌است. دیدن زکریا که از رفتن ناگهانی حامد ناراحت و نگران نیست، او را به یاد مصیبت واردشده و جدایی او از تنها کسی که برایش باقی مانده بود، می‌اندازد. ویژگی‌های ذکرشده برای روان‌پریشی شامل حال شخصیت زکریا نیز می‌شود. او را در خلال ذهنیت حامد و مریم، فردی قسی‌القلب و بی‌رحم، خودخواه و خودمحور و قانون‌شکن می‌یابیم.

## ۵. نتیجه‌گیری

بررسی گونه‌های اختلال شخصیتی موجود در شخصیت‌های مخلوق در دو رمان *شازده احتجاب* و *ما تَبَقَى لَكُم* میزان توانایی دو نویسنده معاصر را در شخصیت‌پردازی متناسب با جریان سیلان ذهن به‌خوبی نشان می‌دهد. شخصیت‌های اصلی رمان گلشیری و کنفانی از نظر جسمی و روحی کاملاً بیمار ترسیم شده‌اند، به گونه‌ای که هر یک از آن‌ها جداگانه درگیر نوعی اختلال شخصیتی هستند. اختلالاتی، چون اختلال وابستگی، ضد اجتماعی، پارانوئید و مرزی. زیر ذره‌بین بردن بُعد روانی شخصیت‌های دو رمان، هر یک از اختلالات نامبرده را در آنان نمایان می‌سازد. ولی دو نویسنده در خلق شخصیت‌های بیمارگونه یکسان عمل نکرده‌اند و این مهم‌ترین نتیجه حاصل از مطالعه اختلالات شخصیت‌های دو رمان است. شازده احتجاب در رمان گلشیری از اختلالات شخصیتی ضد اجتماعی و پایبند نبودن به هنجارهای اخلاقی رنج می‌برد که سرانجام به روان‌پریشی شدید در او می‌انجامد. فخری نیز درگیر اختلال شخصیتی مرزی است. اما حامد و مریم به صورت مشترک از نقصان شخصیتی چون اختلال پارانوئید و وابستگی رنج می‌برند. در واقع، گلشیری در آفرینش رمان جریان سیلان ذهن، در مقایسه با کنفانی قوی‌تر و قدرتمندتر عمل کرده‌است و همین امر باعث شده‌است که مخاطب رمان وی در چیدمان و کشف قطعه‌های پازل رمان وی نسبت به رمان کنفانی بیشتر سردرگم و متحیر باشد.

## ۶ پی‌نوشت‌ها

۱- کارل گوستاو یونگ (Carl Gustav Jung: ۱۸۷۵-۱۹۶۱) روان‌پزشک و متفکر سوئیسی که به سبب فعالیت‌های خود در روان‌شناسی و ارائه نظریات خود با عنوان روان‌شناسی تحلیلی، معروف است. یونگ را در کنار زیگموند فروید از پایه‌گذاران دانش نوین روانکاوی قلمداد می‌کنند.

۲- هوشنگ گلشیری (۱۳۱۶) در اصفهان متولد شد. وی نویسنده معاصر ایرانی و سردبیر مجله کارنامه بود. منتقدان ادبی از جمله مهدی یزدانی‌خرم و احمد کریمی حکاک، وی را بعد از صادق هدایت، از تأثیرگذارترین داستان‌نویسان ایرانی قرن بیستم دانسته‌اند. او با نگارش رمان کوتاه *شازده احتجاب*، در اواخر دهه چهل خورشیدی به شهرت فراوانی رسید. این کتاب را یکی از قوی‌ترین داستان‌های ایرانی خوانده‌اند. وی با تشکیل جلسات هفتگی داستان‌خوانی و نقد داستان، از سال ۱۳۶۲ تا پایان عمر خود نسلی از نویسندگان را پرورش داد که در دهه هفتاد خورشیدی به شهرت رسیدند. همچنین، او عضو و یکی از مؤسسان کانون نویسندگان ایران و از بنیانگذاران حلقه ادبی جنگ اصفهان بود.

۳- غسان کنفانی (۱۹۳۶-۱۹۷۲ م.) نویسنده و روزنامه‌نگار مشهور فلسطینی و یکی از اعضای رهبری جبهه مردمی برای آزادی فلسطین بود. غسان کنفانی از نویسندگان توانای حوزه اجتماعی فلسطین و ادبیات داستانی عربی بود که آثار تأثیرگذارش به دور از شعارزدگی، مفاهیم عمیقی را درباره زندگی بیان می‌کنند. فیلم‌سازان بسیاری از ایران و کشورهای عربی، فیلم‌های بلندی از رمان‌های غسان کنفانی تهیه کرده‌اند؛ از جمله، می‌توان فیلم «المخدعون» (فریب‌خوردگان) به کوشش توفیق صالح، فیلم «عائد إلی حیفا» (بازگشت به حیفا) که اقتباس از سومین رمان غسان است، به کوشش قاسم حول را نام برد و سیف‌الله داد، کارگردان معاصر ایرانی، فیلم «بازمانده» را بر پایه یکی از داستان‌های غسان کنفانی در سال ۱۳۷۳ شمسی ساخت. غسان کنفانی سال ۱۳۵۰ هجری شمسی (۸ ژوئیه ۱۹۷۲ میلادی) در یک حادثه تروریستی موساد، در بیروت با

انفجاری بمبی که در ماشین او قرار داده بودند، به همراه خواهرزاده‌اش ترور شد. یکی از آثار غسان کنفانی، *ادب مقاوت فی فلسطین المحتله* می‌باشد.

۴- ویلیام جیمز (William James: ۱۸۴۲-۱۹۱۰ م.) فیلسوف آمریکایی و بنیانگذار مکتب پراگماتیسم بود. وی در زمینه روانشناسی و فلسفه مطالعات عمیقی داشت و به عنوان پزشک نیز به فعالیت مشغول بوده‌است. فلسفه پراگماتیسم وی را «عمل‌گرایی» و یا «اصالت دادن به عمل» در زبان فارسی ترجمه کرده‌اند، ولی در یک نگاه اجمالی ویلیام جیمز، منشاء حقیقت را در «سودمند بودن» یک امر و یا قضیه می‌دانست. حقیقت به چیزی اطلاق می‌شود که «سودمند» و یا «عملی» باشد. پس چیزی که «سودمند» نیست، نمی‌تواند «حقیقت» باشد. به همین منظور، طرفداران این مسلک را امروزه «عمل‌گرا»ها می‌نامند. در زبان روزمره به چیز یا کسی که به منافع قابل دسترسی کوشش می‌کند، عادتاً «پراگماتیست» می‌گویند.

۵- اختلال شخصیت مرزی طیف گسترده‌ای را شامل می‌شود که ویژگی اصلی آن، بی‌ثباتی و ناپایداری در زمینه‌های مختلف شخصیت، از جمله روابط بین‌فردی، رفتار، خلق و خودپنداری است (ر.ک؛ دارابی، ۱۳۸۸: ۱۹۳).

## ۷. منابع و مأخذ

ابن‌منظور، محمدبن مکرم. (۱۴۰۸ق.). *لسان‌العرب*. ج ۱. ج ۳. بیروت: دار إحياء التراث العربی. ابراهیم. خلیل. (۲۰۱۰). *بنیة النص الروائی*. ج ۱. الجزائر: منشورات الإختلاف. بیات، حسین. (۱۳۸۷). *داستان‌نویسی جریان سیال ذهن*. ج ۱. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

حسینی، علی‌اکبر. (۱۳۷۶). «بررسی اجمالی زمینه‌ها و عوامل مؤثر بر روان‌پریشی طرح دیدگاه‌های اسلامی». *نشریه ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان*. ش ۱. صص ۲۶-۴۰.

حسن القصرای، مها. (۲۰۰۴م.). *الزمن فی الروایة العربیة*. بیروت: المؤسسة العربیة للدراسات والنشر.

حمود، ماجده. (۱۳۹۰). *رویکردهای کاربردی در ادبیات تطبیقی*. ترجمه مجتبی شاهسونی. تهران: روزگار.

دارابی، جعفر. (۱۳۸۸). *نظریه‌های روانشناسی شخصیت*. ویرایش دوم. تهران: نشر آبیژ. دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۲). *لغت‌نامه*. تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران با همکاری انتشارات روزنه.

راس، آن. (۱۳۷۵). *روان‌شناسی شخصیت*. ترجمه سیاوش جمال‌فر. چ ۲. تهران: روان. سیدان، مریم. (۱۳۸۶). «نقد روان‌شناسی بر شازده احتجاب». *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه قم*. س ۱. ش ۳. صص ۵۷-۷۶.

صادی، احمدرضا. (۱۳۹۲). «کاربست امپرسیونیسم در رمان *ما تبقی لکم* اثر غسان کفانی». *دوفصلنامه نقد ادب معاصر عربی*. س ۳. صص ۱۴۷-۱۷۰.

کفانی، غسان. (۱۹۷۲ م.). *ما تبقی لکم*. چ ۱. بی‌جا: بی‌نا. گلشیری هوشنگ. (۱۳۸۴). *شازده احتجاب*. چ ۱۴. تهران: نیلوفر.

لاج، دیوید، ایان وات و دیگران. (۱۳۸۹). *نظریه‌های رمان*. ترجمه حسین پاینده. چ ۲. تهران: نیلوفر.

محمودی، محمدعلی. (۱۳۸۹). *پرده پندار*. چ ۱. مشهد: مرنديز.

میرصادقی، جمال. (۱۳۹۰). *عناصر داستان*. چ ۷. تهران: سخن.

هامون، فیلیپ. (۱۹۸۳ م.). *سمیولوژیة الشخصیة الروائیة*. دارالحوار؛

<http://www.saidbengrad.net/ouv/spn/spn1.htm> (تاریخ مراجعه: ۱۳۹۲/۱۲/۱۰)

یزدخواستی، حامد و فؤاد مولوی. (۱۳۹۱). «خوانشی لکانی از *شازده احتجاب* گلشیری».

*ادب‌پژوهی*. ش ۲۱. صص ۱۱۱-۱۳۹.

اشکبوس، عادل: تاریخ مراجعه: ۱۳۹۱/۱۰/۲۰؛